

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۰۲ جنوری ۲۰۱۸

«سوسیالیزم کارگری»، سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟ (۱۰)

پرولتاریا، جلب دهقانان یا طرد دهقانان؟

در بخش قبلی در باره انقلاب دموکراتیک و اهمیت آن برای پرولتاریا و دهقانان و نقش آن در تسهیل الغای مالکیت خصوصی صحبت کردیم. در انقلاب دموکراتیک ضمن مصادره اراضی ملاکان، آزادی های سیاسی هم برای دهقانان و هم برای پرولتاریا به وجود می آید که بستری برای پرورش هر دو طبقه و ارتقای آگاهی آنان برای آغاز انقلاب سوسیالیستی به شمار می رود. انقلاب دموکراتیک چنانچه تذکر رفت، دیکتاتوری مشترک پرولتاریا و دهقانان است؛ امری که متأسفانه با انگ «دهقان» گرائی و «خلق گرائی» توسط «سوسیالیزم کارگری» مورد تمسخر و استهزاء قرار می گیرد.

از آنجائی که با در نظر داشت وضعیت مستعمراتی و نیمه فیودالی و عقب ماندگی کشور ما، مرحله انقلاب ما، انقلاب ملی - دموکراتیک است که ما بخش ملی و دموکراتیک آن را قبلاً توضیح داده ایم، در این بخش مختصراً به نقش طبقه دهقان در انقلاب ملی - دموکراتیک تماس می گیریم.

«سوسیالیزم کارگری» ضمن این که می نویسد که در افغانستان تیوری و ایدیولوژی چپ مائوتسه دون اندیشه در قالب ادبیات خرده بورژوازی دهقانی از چین آمده، در عین حال این تیوری و ایدیولوژی را ارتجاعی می خواند.^۱ «سوسیالیزم کارگری» اندیشه مائوتسه دون را برای این ارتجاعی و دهقانی می خواند که این اندیشه در کشور مستعمره - نیمه فیودالی به نقش دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین اهمیت فراوان قائل است و در پرتو لنینیزم بر این نقش تأکید می کند.

«سوسیالیزم کارگری» کاپی بردار «امپریالیزم و انقلاب» است. بار اول نیست که اندیشه مائوتسه دون کینه توزانه به «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» متهم می شود. نمونه های فراوانی از این دست را قبلاً خوانده ایم. اما حمله کین

^۱ نقد چپ از موضع طبقه کارگر - ناصر، منتشره در وب سایت «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» «سوسیالیزم کارگری» با دهقانی خواندن و خرده بورژوائی خواندن اندیشه مائوتسه دون، در صف رویزیونیست های خروشچفی قرار می گیرد. «خروشچف در یکی از مصاحبه های بی شمارش گفت: «مانو چیزی جز یک خرده بورژوا با سرشتی دهقانی نیست که طبقه کارگر و پرولتاریا نسبت به آن بیگانه است» (دفاع از مائو، دفاع از مارکسیزم خلاق است، دکتر فروتن) هر قدر که «سوسیالیزم کارگری» را بکاویم، در آن مارکسیزم - لنینیزم را کمتر و حتی در حد هیچ، اما رویزیونیزم و تروتسکیزم را درشت تر و زمخت تر می یابیم. سرنوشت محتوم این «سوسیالیزم» چیزی جز تسلیم طلبی به بورژوازی امپریالیستی نیست، زیرا سرنوشت محتوم رویزیونیزم و تروتسکیزم، تسلیم طلبی است.

توزانه این جمع بر اندیشه مائوتسه دون، کاپی وطنی حمله کین توزانه «حزب کار البانی» در «امپریالیزم و انقلاب» بر اندیشه مائوتسه دون است. هر دو با تحریف اندیشه مائوتسه دون تلاش دارند بر این اندیشه انگ «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» بزنند. البته باید پذیرفت که «امپریالیزم و انقلاب» تلاش نموده این اتهام را با چاشنی های تیوریک همراه سازد، اما «سوسیالیزم کارگری» تنها با شعارگرائی اتهامات خود را عرضه می کند.

«سوسیالیزم کارگری» در «نقد چپ...» نوشته است: «انگلس مانند مارکس پیش بین است که ممکن است بوسیله ایدئولوگ های بورژوازی در تیوری کمونیسم کارگری تقلب صورت گیرد و بورژوازی تیوری های خود را وارد تیوری های کمونیسم زنده انقلابی بسازد... با ایده های غیر کارگری آلوده شود و جوهر خود را که همانا مبارزه طبقاتی میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار است، در اثر نفوذ لاطانات ادبی؛ نظیر: دهقان گرائی، خلق گرائی، «صنعتی شدن کشور»، دفاع از «بورژوازی ملی»، «وطن پرستی» و رادیکالیسم خرده بورژوازی ضد امپریالیسم که در افغانستان خیلی ها گز و بر یافته است، از موضع کارگری خود خارج شده برندگی اش بی اثر و در حد تیوری دست آموز روشنفکران خرده بورژوا، کند و فاقد محتوا گردد.» - [نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

ما که قبلاً موضوع میهن دوستی و مبارزه ملی ضد امپریالیزم را مورد بررسی قرار داده ایم، در اینجا عجلتاً از «دفاع از بورژوازی ملی» و «صنعتی شدن کشور» می گذریم و بر موضوع «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» مکث می کنیم. اول و پیش از همه باید گفت که «سوسیالیزم کارگری» در نقدش متأسفانه برخورد غیر صادقانه دارد و مسأله جنبش دهقانی و جبهه خلق را با «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» همسنگ و معادل عرضه می کند و تلاش دارد تا ذهن خواننده را با این نوع تحریفات آلوده سازد. موضوع دهقان و جنبش دهقانی و جنگ دهقانی و جنگ خلق و جبهه خلق در مبارزه ملی - دموکراتیک با «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» از لحاظ ماهوی تفاوت عمیق دارد. انقلابیون در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی و عقب افتاده طرفدار جنبش دهقانی و جنگ دهقانی و تأسیس جبهه خلق و جنگ خلق در انقلاب ملی - دموکراتیک هستند و آن چه که «سوسیالیزم کارگری» زیر ترکیب های «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» مطرح می کند که به نحوی از انحاء رد هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریا از آن استنباط می شود، قطعاً در برنامه های چپ نمی تواند جایی داشته باشد. چنین «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» نه در برنامه حزب کمونیست چین جای داشت و نه هم در برنامه های مبارزاتی پیروان واقعی این اندیشه در کشورهایی با وضعیت عقب افتاده و نیمه فیودالی و مستعمراتی.

وقتی «سوسیالیزم کارگری» موضوع «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» را مطرح می کند، دقیقاً در تلاش القای برداشتی است که «امپریالیزم و انقلاب» از اندیشه مائوتسه دون دارد. «امپریالیزم و انقلاب» می نویسد: «بر خلاف (لنین) مائوتسه دون با آنکه از نقش پرولتاریا صحبت می کند در عمل به هژمونی او در انقلاب کم بها می دهد و در نقش دهقانان مبالغه می کند. مائوتسه دون نوشته است: «مبارزه امروزی ما علیه اشغالگران جاپانی در ماهیت خود یک مبارزه دهقانی است، نظامی سیاسی دموکراسی نوین در ماهیت خود به این معنی است که باید به دهقانان برای رسیدن به قدرت یاری رساند.»... «او گفته است که همه احزاب و نیروهای سیاسی دیگر باید به دهقانان و نظریات آنان تن در دهند. او نوشته است: «میلیون ها دهقان قیام خواهند کرد، آنها سرکش و غلبه ناپذیر مانند توفانی واقعی خواهند بود و هیچ نیروئی وجود نخواهد داشت که در برابر آنها بایستد... آنها همه احزاب و گروه های انقلابی را در معرض آزمایش قرار خواهند داد که یا نظریات آنها را بپذیرند و یا طرد کنند». بنابر مائو نتیجه اینست که دهقانان و نه طبقه کارگر باید نقش هژمونی انقلاب را داشته باشد.» - [نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

«سوسیالیزم کارگری» وقتی چپ مائوتسه دون اندیشه را به «دهقان گرائی» و «خلق گرائی»^۲ متهم می کند، دقیقاً مانند «امپریالیزم و انقلاب» دست به تحریف می زند و بالاخره به نتیجه می رسد که این چپ به جای هژمونی طبقه کارگر طرفدار هژمونی دهقانان و به قدرت رساندن دهقانان است. آیا آن چه که «سوسیالیزم کارگری» ما عرضه می کند، ناشی از بیماری مزمن آشفته فکری این جمع است یا واقعاً اندیشه مائوتسه دون طرفدار چنین هژمونی است؟ بهتر است به خود مائو مراجعه کنیم. مائو می گوید: «در اندک زمانی صدها میلیون دهقان در استان های مرکزی، جنوبی و شمالی چین چون توفان سهمگین، چون گردبادی تند، با نیروئی بس توانا و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را هر قدر هم که عظیم باشد یارای بازداشتن آنها نخواهد بود... دهقانان تمام احزاب انقلابی و رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد تا آنها را قبول کنند یا طرد نمایند. آیا باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا آنکه در عقب آنها ماند و با سر و دست انتقاد شان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت ورزید؟ هر چینی آزاد است که یکی از این سه شق را برگزیند ولی سیر رویدادها شما را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر انتخاب کنید.» (آثار منتخب مائوتسه دون، جلد اول) [نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

در سطور فوق به وضوح دیده می شود که مائو بر سه مسأله تأکید می کند: خیزش صدها میلیون دهقان علیه ستم فیودالیزم که یکی از پایگاه های امپریالیزم را می سازد؛ حمایت و عدم حمایت از این جنبش و سوم رهبری و یا دنباله روی از این جنبش. وقتی جنبش دهقانی به خیزش آغاز می کند، وظیفه یک انقلابی چیست: از آن حمایت کند یا آن را طرد کند؟ پرولتاریا را به رهبری این جنبش سوق دهد یا به دنباله روی از این جنبش؟ اینها مسائل کلیدی و مهمی هستند که مائوتسه دون به آن اشاره می کند.

آیا آن چیزی که مائوتسه دون در مورد جنبش های مردمی گفته است، خلاف آن چیزی است که لنین می گوید؟ نه، مائوتسه دون دقیقاً مفاد و محتوای تیوری لنینی را در چین پیاده می کند. لنین می گوید: «این سیر وقایع است که در انقلاب دموکراتیک، ناگزیر چنان خیلی عظیمی از متحدین خرده بورژوا و دهقان را - که نیازهای واقعی شان مستلزم اجرای برنامه حداقل ماست - به ما تحمیل خواهد کرد و هر گونه فکری در زمینه یک گذار خیلی سریع به برنامه

² «سوسیالیزم کارگری» چپ مائوتسه دون اندیشه را به «خلق گرائی» متهم می کند. این «سوسیالیزم» که درک دیالکتیکی از مارکسیزم - لنینیزم ندارد؛ دعوت از تمام خلق (مردم) برای ساختن جبهه خلق علیه امپریالیزم و شرکت در انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا را «خلق گرائی» و رویزیونیسم و روپوشی تضادهای طبقاتی می خواند. ما به حیث بخشی از چپ مائوتسه دون اندیشه، باورمندیم که در مبارزه علیه امپریالیزم و برای تقویت بیشتر جبهه انقلاب، خلق را باید دعوت کنیم تا در کنار پرولتاریا برای رهائی ملی، رهائی از استبداد و ستم فیودالیزم و برای انقلاب سوسیالیستی در کنار پرولتاریا بایستند. این نه خلاف مارکسیزم است و نه هم در مغایرت با لنینیزم قرار دارد و نه هم روپوشی برای تضادهای طبقاتی، بل تطبیق مارکسیزم - لنینیزم در شرایط خاص است.

لنین می گوید: «به عقیده مارکس چه طبقاتی می توانستند و می بایستی این وظیفه را انجام دهند (یعنی اصل حکومت مطلقه مردم را عملی نموده به هدف نهائی خود برسانند و حملات ضد انقلاب را دفع نمایند)؟ مارکس از «مردم» صحبت می کند. ولی ما می دانیم که او همیشه بر ضد توهمات خرده بورژوازی در باره وحدت «مردم» و در باره فقدان مبارزه طبقاتی در درون مردم، بیرحمانه مبارزه می کرد. مارکس با استعمال کلمه «مردم» اختلاف طبقات را روپوشی نمی کرد بلکه عناصر معینی را که می تواند انقلاب را به آخر برساند متحد می نمود.» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی...)

[نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

منظور مارکس از مردم چه بود؟ لنین می نویسد: «... مفهوم خاصی را که مارکس برای کلمه «بورژوازی دموکرات» قائل بود و آن را به اتفاق کارگران رویهمرفته مردم می نامید و در نقطه مقابل بورژوازی بزرگ قرار می داد...» [نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

پورتال

سؤال ما اینست که وقتی چپ مائوتسه دون اندیشه از اتحاد خلق و جمهوری خلق صحبت می کند، «سوسیالیزم کارگری» وطنی آن را روپوشی تضادهای طبقاتی و خلق گرائی می خواند نه تلاش برای اتحاد عناصر معینی که می تواند انقلاب را به آخر برساند؛ اما وقتی مارکس از حکومت مطلقه مردم که شامل بورژوازی دموکرات نیز می شود؛ از مبارزه مردم و حکومت مطلقه مردم صحبت می کند؛ این «سوسیالیزم» چرا خود را چپ می گیرد و بر آن اعتراض نمی کند؛ شاید هم دیدگاه مذهبی وارو این «سوسیالیزم» به مارکس، از آنان شهامت اعتراض را سلب می کند و با هم به غلط و نادرست چپ مائوتسه دون اندیشه را متهم به «خلق گرائی» می کند؟

حداکثر چیزی جز یک خیال پوچ نیست» (دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان). [نقل قول ویراستاری نشده است-پورتال]

مائوتسه دون برای این که به بیماری خیال بازی های پوچ مبتلا نشود، به جنبش خیلی عظیم صدها میلیونی از متحدین خرده بورژوا و دهقان که در روستاها شکل گرفته است، در روستاها می پیوندد و از یک گذار خیلی سریع به برنامه حداکثر خودداری می کند و دچار خیال پوچ نمی شود. او ضمن این که به این جنبش در روستا می پیوندد وظیفه پرولتاریا را دنباله روی از این جنبش نمی داند، بلکه صریحاً به پرولتاریا پیام می دهد: «سراسر تاریخ انقلاب ثابت می کند که بدون رهبری طبقه کارگر انقلاب محکوم به شکست است و تنها با رهبری طبقه کارگر است که انقلاب پیروز می شود.» (آثار منتخب مائوتسه دون، جلد چهارم)

مائوتسه دون برای این که پرولتاریا به دنباله رو جنبش دهقانی تبدیل نشود و یک کمونیست از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل پیدا نکند، کمونیست ها و پرولتاریا را موظف می سازد که در پیشاپیش دهقانان حرکت کنند و جنبش این طبقه را رهبری کنند. آیا رهبری دهقانان به وسیله پرولتاریا نشان دهنده «دهقان گرائی» و هژمونی دهقانی است؟ اگر این حرکت مائوتسه دون «دهقان گرائی» و به معنی هژمونی دهقانی است، «سوسیالیزم کارگری» چرا نباید لنین را هم متهم به «مردم گرائی» و «خرده بورژواگرائی» تکند، وقتی لنین می گوید: «کسی که از اهمیت وظایف مبارزه سیاسی می کاهد سوسیال دموکرات را از جایگاه یک سخنور خلقی به مقام یک منشی تریبون تنزل می دهد. کسی که از اهمیت وظایف پرولتاریا در انقلاب بورژوا دموکراتیک می کاهد، سوسیال دموکرات را از مقام پیشوای انقلاب مردم به سردمدار یک اتحادیه آزاد کارگری تنزل می دهد.» (دو تاکتیک سوسیال دموکراسی... تأکید از ماست)

زمانی که مائوتسه دون می نویسد: «یا در برابر کوشش دهقانان چین به خاطر حل مسأله دموکراسی و رفاه خلق مقاومت کرد و در نبرد با جاپان کاملاً عاجز ماند، یا مصممانه از کوشش دهقانان چین پشتیبانی کرد و بزرگترین متحد خود را به سوی خود جلب کرد»³ متهم به «دهقان گرائی» و «خلق گرائی» می شود، اما «سوسیالیزم کارگری» چرا نباید لنین را متهم به «دهقان گرائی» نکند وقتی می نویسد که «بیک کارگر آگاه، یک سوسیالیست چگونه باید به جنبش دهقانی امروزی برخورد کند؟ او باید با شور هر چه تمام تر از این جنبش پشتیبانی کرده و با شور هر چه تمام تر به دهقانان کمک کند تا سلطه اربابان و بوروکراتها را به طور قطعی دور افکنند.» (سوسیالیزم خرده بورژوایی و سوسیالیزم پرولتری همراه با وظیفه فوری ما)

چه تفاوتی میان لنین و مائوتسه دون در زمینه جنبش دهقانی موجود است که دومی متهم به «دهقان گرائی» می شود و اولی نه؛ در حالی که هر دو وظیفه پرولتاریا و کمونیست آگاه را حمایت، همکاری و پشتیبانی و رهبری جنبش دهقانی می دانند و بر آن تأکید می ورزند. این تفاوت در دیدگاه آشفته «سوسیالیزم کارگری» است که از مارکس و انگلس دور نمی رود و از لنین استفاده کاسبکارانه می کند و به زودی این جرأت منفی را هم پیدا خواهد کرد که لنین را نیز خرده بورژوا بنامد.

«سوسیالیزم کارگری» خانگی، حتی مارکس را هم درست نخوانده است. «مارکس بازی» این «سوسیالیزم» به اندازه قرآن بازی و تورات بازی و انجیل بازی ذاکر نائیک مضمئن کننده است. این «سوسیالیزم» مارکس را مانند ذاکر نائیک از بر کرده است: فلان کتاب، فلان فصل، فلان صفحه، فلان پاراگراف، فلان سطر و... اما از محتوای آن بوئی نبرده

³ آثار منتخب مائوتسه دون، جلد سوم.

است. اگر «سوسیالیزم کارگری» یک بار هم بر این سطور مارکس مکث می کرد، دقیقاً به نتایج دیگری می رسید. مارکس می گوید: «در جایی که دهقانان به مثابه یک طبقه صاحب مالکیت خصوصی موجودیت دارند، در جایی که آن ها کمابیش یک اکثریت اساسی را تشکیل می دهند، مانند کشورهای قاره اروپای غربی... حالت های ذیل اتفاق می افتد: یا آن ها همان گونه که تا حالا در فرانسه انجام داده اند مانع هر انقلاب کارگری شده و آن را در هم خواهند شکست؛ و یا پرولتاریا (زیرا دهقان صاحب مالکیت به پرولتاریا تعلق ندارد و در جایی هم که، بنابر موضع اش، چنین تعلق پیدا می کند به آن اعتقادی ندارد) به مثابه یک حکومت باید تدابیری اتخاذ کند که وضعیت دهقانان به طور مستقیم بهبود یابد و آن ها به انقلاب جلب شوند.» (یادداشت های حاشیه ئی بر کتاب باکونین «دولت گرائی و انارشیزم»)

و بعد در جای دیگر اضافه می کند: «تا زمانی که روند انقلاب توده ملت - دهقانان و خرده بورژوازی - را که بین پرولتاریا و بورژوازی قرار دارد و علیه این نظام - علیه حاکمیت سرمایه - خشمگین نیست، وادار نکند به پرولتراها به مثابه پیشتازانش ببیند، کارگران فرانسه نمی توانند یک گام به جلو بردارند و خدشه ای به نظام بورژوائی وارد کنند.» (مبارزات طبقاتی در فرانسه)

و در «هجدهم برومر لوئی بناپارت» ادامه می دهد: «دهقان فرانسوی با مأیوس شدن از احیای امپراتوری ناپلیون، ایمان خود را به قطعه زمینش از دست می دهد، کل بنای دولت را که بر این قطعه زمین استوار بود، سرنگون می کند و با انقلاب پرولتاری می آواز می گردد. بدون این هم آوائی، تک خوانی آن انقلاب در همه ملت های دهقانی به ناقوس مرگ تبدیل می گردد.»

از سطور بالا چه می توان استنتاج کرد؟ یک، اگر پرولتاریا به بهبود وضع دهقانان رسیدگی نکند، دهقانان در کنار بورژوازی و علیه پرولتاریا قرار می گیرند. دو، اگر پرولتاریا دهقانان را وادار نکند که به پرولتراها به مثابه پیشتازانش ببیند، پرولتاریا یک گام هم به جلو برداشته نمی تواند و بر نظام بورژوازی ضربه زده نمی تواند. سه، دهقانان متحدین طبیعی پرولتاریا هستند و در کشورهای دهقانی اگر این هم آوائی صورت نگیرد، انقلاب پیامدی جز شکست ندارد.

مگر مائوتسه دون در یک کشور با اکثریت دهقانی، برای این که جنبش دهقانی به سوی بورژوازی رانده نشود و پرولتاریا رهبری آن را بگیرد، به منظور بهبود وضع دهقانان به روستاها نرفت تا از طریق سرنگونی فیودالیزم و مصادره انقلابی زمین به نفع دهقانان در وضعیت سیاسی - اقتصادی آنان بهبود بیاورد تا به انقلاب سوسیالیستی جلب شوند؟ مگر مائوتسه دون برای این که بتواند بر نظام بورژوازی ضربه بزند، به روستاها نرفت تا صدها میلیون دهقان را آگاهی بدهد تا رهبری پرولتاریا را برای الغای مالکیت خصوصی بپذیرند؟ مگر مائوتسه دون به روستاها نرفت تا میان دهقانان و پرولتاریا هم آوائی به وجود بیاورد و این هم آوائی را در خدمت پیروزی انقلاب سوسیالیستی قرار دهد؟ حال «سوسیالیزم کارگری» با خیال خام خود مائوتسه دون را «دهقان گرا» می نامد و مارکس را که در زمان انقلاب های بورژوا - دموکراتیک از «حکومت مطلقه مردم» صحبت می کند، نه «مردم گرا»، نه «خرده بورژواگرا» و نه هم «دهقان گرا» نام می گذارد! در میان این دو سخن مارکس و مائو، تفاوت ماهوی موجود نیست، چیزی که موجود است خیالات آشفته «سوسیالیزم کارگری» است که بر چیزی استوار نیست جز تفنن تروتسکیستی.

«سوسیالیزم کارگری» که خود را لنین خوان خبره قلمداد می کند، با تأسف لنین خوانی اش نیز طوطی وار است. این «سوسیالیزم» که جنگ دهقانی در کشورهای عقب افتاده، مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فیودالی را ارتجاعی و خرده بورژوائی می خواند، از لنین نخوانده است که: «در اینجا در برابر شما وظیفه ای قرار دارد که قبلاً در مقابل کمونیست های جهان قرار نداشت. با اتکاء به تئوری و عمل عمومی کمونیزم بایستی خود را با شرایط مشخصی که مانند آن در

کشورهای اروپائی موجود نبوده است، تطبیق دهید. شما باید بتوانید این تئوری و عمل را در شرایطی که توده عظیم جمعیت، دهقانان می باشند پیاده نمائید، در شرایطی که وظیفه شما مبارزه علیه بقایای قرون وسطائی است و نه علیه سرمایه داری.» (نطق در کنگره خلق های ملل شرق ۱۹۱۹) و در «طرح اولیه تزه های مربوط به مسائل ملی و مستعمراتی» می نویسد: «لازم است به ویژه از جنبش دهقانی در کشورهای عقب افتاده علیه مالکان ارضی، علیه زمین داران بزرگ، علیه تمام مظاهر و بقایای فنودالیزم پشتیبانی کرد و کوشید به جنبش دهقانی انقلابی ترین خصلت را بخشید.»

سطور فوق را مورد بررسی قرار می دهیم تا ملاحظه کنیم که آیا مائو آن چه در چین در مورد جنبش دهقانی انجام داده است، با دیدگاه های لنین در زمینه از لحاظ مفاد و ماهیت تفاوت هائی دارد که مائو و چپ مائوتسه دون اندیشه باید برای آن برچسب «دهقان گرائی» بخورند و لنین نه؟! ادامه دارد.